

هر دو یکیست.

به معنای خادم مفید شدن هم همین آزادی از شرایط و بندها و ولایت و تصرف خلق است. زیرا معابد برای بندگی و رهائی از بندها و شرایط و حدود محیط تأسیس شده تا هر قید و حد فردی و طبقه‌ای را بردارد، جز حدود اخلاق انسانی و کمال روحی. مسجد در محیط اسلامی و شرایط خاص آن صورت کاملی از محیط آزادی و آزاد منشی است تا با رفت و آمد و انجام عبادت در آن و شمار تکبیر از هر گونه عبودیتی آزاد شوند. از اینجهت است که ظالمتر از هر ظالم از نظر قرآن مانع و مخرب حدود مسجد می‌باشد: (وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ وَ سَمَىٰ فِي خَرَابِهَا... بقره/۱۱۴).

در منقولات آمده است^۱ که همسر عمران نازا بود و شوهرش پس از آ بستنی او در گذشت. ظاهر آیه که نذر را زن عمران تمهید کرده و خبر (كَفَّلَهَا زَكْرِيَّا)

→

با آنکه تا حدی از محکومیت طبیعت آزاد شده و در محیط محدود خود مواد طبیعی را تغییر می‌دهند و وسیله تغذیه و نمو و تولید مثل خود می‌گردانند، پایبند جا و محل هستند و کوششی برای فراهم کردن وسیله غذا و هوا و تولید ندارند. جانوران هرچه کاملتر شوند پایبندیشان کمتر و آزادی و نیاز و کوشش آنها برای تأمین حیات بیشتر و از دسترسشان دورتر و اعضایشان مجهزتر می‌شود، تا انسان که با تشخیص و اراده و اختیار کامل به راه افتاده، تا انسان متکامل و کوشاکه می‌خواهد هرچه بیشتر خود را از بندهای طبیعت و غرائز و شرایط و روابط محیط منقطع برهاند و یکسر آزاد و حاکم بر خود و طبیعت و قیدها و سنتها گردد.

۱- ابن جریر طبری در تفسیر خود با استناد به ابن اسحاق نام زن عمران را (حسنه دختر فاقود) ذکر کرده و نسبت عمران شوهر او را (عمران بن یاشهم بن آمون بن حزقیاء... تا سلیمان بن داود بن ایشا) و نیز از ابن اسحاق نقل کرده که (زکریا و عمران دو خواهر را به زنی گرفتند، همسر زکریا مادر یحیی شد و همسر عمران مادر مریم، عمران در زمان حاملگی زنی در گذشت و این زن پیش از این نازا بود. آنها خاندانی بودند که نزد خدا مکانی داشتند. زن عمران گاهی که در سایه درختی بود چون مرغی را دید که جوجه اش را می‌خوراند روحش برای داشتن فرزندی برانگیخته شد.) و به اسناد خود از عکرمه نیز همینگونه نام و نشان زن عمران را نقل کرده است. چون در کتابهای عهدین نام و نسبی از مادر و پدر مریم نیامده معلوم نیست که ابن اسحاق و عکرمه و دیگر ناقلان این نامها و نسبها را از چه سند و مستندی نقل کرده‌اند.

همین بی شوهری آن را می‌رساند، پس شاید بیش از عوامل وراثتی، روحی متأثر و رمیده از محیط عادی و بندهای آن داشت که با آزادی و وارستگی که در محیط معابد دید و یا مرغیکه آزاد بال می‌زد و جوجهاش را می‌پروراند، چنین دعا و نیاز پر سوزی سرداد و با خدائی که به الطاف و صفاتش ایمان داشت تعهد کرد و خواست تا نذرش را بپذیرد، همان خدائی که شنوا و دانا است. رازیکه از اعماق قلبش برخاسته می‌شنود و خواست او را می‌داند و امیدش را برمی‌آورد: فتقبل منی انک انت السميع العليم.

فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ: رَبِّ اِنِّي وَضَعْتُهَا اُنْثَىٰ، وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَئِن سَأَلْتَهُنَّ، وَاِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَاِنِّي اُعِيذُهَا بِكَ وَذَرِّيَّتًا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ۔ فلما وضعتها
تفریع بهائی نذرت ولما، اشعار به انتظار و امید او دارد. ضمیر مؤنث «ها»، راجع به ما فی بطنی از نظر واقع یا پس از ولادت است. رَبِّ اِنِّي وَضَعْتُهَا اُنْثَىٰ، بیانی نومیدانه و مؤدبانه است از این که آرزویش آوردن پسری محرز بود، تا از عهده آزادی و مسؤلیت آن برآید، اینک می‌نگرد که دختری آورده است!! این بیان امید و انتظار شخصی همیشگی آن زن را می‌رساند. اینکه می‌گویند بشارت داده شده بود به پسری گزیده و آن بشارت در ولادت فرزند مریم (عیسی) تحقق یافت، از این بیان بر نمی‌آید. بنا به قرائت مشهور که تَای، بما وَضَعْتَ، بسکون آمده است و همچنین با قرائت نامشهور به کسر تا، این کلام باید معترضه و اعتراض به خبر زن عمران باشد: «وضعتها انثی» یعنی خدا خود دانست که است بدانچه زائیده یا زائیده‌ای، ضمیر غائب و ضمت (به سکون تا) با خطاب اشعار به اعتراض دارد به قرائت فعل متکلم و به ضم تا، هماهنگ با کلام «رَبِّ اِنِّي وَضَعْتُهَا اُنْثَىٰ» نیست گرچه این کلام هم از مناجات آن زن و پیوسته به سابق و لاحق می‌شود باشد، چون هماهنگ با این مناجات جمله «وانت اعلم بما وضعت» می‌باشد نه «الله اعلم بما وضعت» و نیز با قرائت ضم تا، مفهوم آیه بیش از تأثر و تحیر آن زن و تردید اندیشه او را نمی‌رساند، با آنکه قرائت مشهور اشعار به رمزی و رازی از شخصیت آن مولود دارد که پس

به گونه‌ای آشکار گردید. جمله اسمی و تقدیم الله و وصف تفضیلی والصاق با «الله»
 اَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ، بجای جمله‌ای چون «رَبُّهَا يَعْلَمُ»، يَعْلَمُ اللهُ مَا وَضَعْتَ و...، احاله
 به علم خاص و برتر و ثابت خدا درباره آن مولود است در مقابل اندیشه مادرش که
 می‌پنداشت دختری «انثی» چون دیگر دختران آورده‌است. با این بیان نباید معلوم
 آن علم برتر و عمیق‌تر همان شخصیت گزیده آن مولود «مریم» باشد که سپس
 نمایان شد و مشهود گردید؛ بلکه باید معلوم آن علم خدا، پدیده پیچیده و مرموز
 و درونی مریم باشد که جز با این خبر، معلوم کسی نگردید و نسبتها پیش آورد
 و منشأ ولادت مسیح بی‌پدر گردید و معلوم شد که آن زن مانند دیگر زنان و نیز
 دیگر مردان هم نیست. پس شاید که خبر لیس الذکر کالانثی، کلام خدا و پیوسته
 به خبر قبل و عطف به‌ما وضعت باشد و یا استیناف و الذکر، اشاره به جنس و یا تعهد
 ذهنی و الانثی اشاره خاص و جمله استدراک از الله اعلم به‌ما وضعت، باشد: خدا
 بدانیچه آن زن آورده دانایتر است که این نوزاد چون دیگر انثی‌ها نیست و چون جنس
 مرد، با اینکه او آرزویش را داشت، مانند این «انثی» نیست. اگر چنانکه بعضی
 گفته‌اند این جمله - و لیس الذکر کالانثی - کلام آن زن باشد، معترضه و بریده
 از سابق است: و لیس الانثی کالذکر - این مولود انثی مانند آن پسر است که آرزو
 داشتم نیست، مناسب‌تر می‌نمود. بنابراین، مفهوم - الله اعلم به‌ما وضعت، در مقابل
 انی وضعتها انثی، آنست که این دختر از آنگونه مؤنث عادی نیست و مخصوص
 و لیس الذکر کالانثی آنست که مذکرهای عادی همچون این زن نیستند و چون
 نمی‌شود که هیچ گونه‌ای از مذکر یا مؤنث نباشد باید پدیده مزدوج باشد،
 چنانکه سپس بی‌لقاح خارج بارور گردید و با کره‌زا شد. پس هم دارای جهاز و
 غده نرینه بوده و هم مادینه، همانگونه که در همه گیاههای شکوفنده و گل‌روی و
 بسیاری از انواع حیوانات بی‌مهره و اندکی از نوع مهره داران است و آدمهایی
 هم به قدرت دارای این خصائص و جهازات مزدوج هستند که از طریق خود

باروری «پارتنوریز» تولید مثل می‌کنند.

وَإِنِّي سَقَيْتُهَا مَرْيَمَ - عطف به اِنِّي وَصَعْتُهَا اُنْتِي و پس از کلام معترضه خدا آمده است. گویا همینکه زن عمران با نظری آگاهانه چهره فرزندش را دید و با روشن بینی و یا حدس و الهام به امتیاز روحی و جسمی او پی برد و او را شایسته و مورد نذرش شناخت، نام مریم را برایش گزید، یعنی خداپرست و پارسا یا خدمتگزار معبد و یا شرباز زن و طفیانگر^۱. مفهوم محرّر متضمن همین معانی است. آزاد از شرایط و سنن طبیعی و اجتماعی و وقف عبادت و خدمت در معبد. پس از این نامگذاری، او را به خدا سپرد تا در حریم امن خدائی از القائنات و سوسه‌ها و جاذبه‌های شیطان رانده شده و ضد تکاملی، او و ذریه‌اش مصون باشند:

وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ. آن وراثت اصطفاائی و آن پاکی و خلوص و وارستگی و هیجان روحی زن عمران بود که در حریم و مجرای امر خدا و خرق سنن عادی طبیعت و اجتماع قرار گرفت و در همان پناهگاه خدا، از دخترش مولودی غیر عادی، نه غیر طبیعی، رخ نمود و به پا خاست تا دیگران را از بندها و سوسه‌های شیطان برهاند و زمین را از آلودگی و ناخت و تاز شیطان سفتان پاک گرداند. پس همین که مسیح دست و زبان گشود تا نفوس و ابدان و ارواح را مسح کند و فریب‌ها و آلودگیها را بزدايد، شیطان به چهره نگهبانان آئین مقدّس رخ نمود و ولادت مسیح پاک را دستاویز خود ساخت و سخنانش را تحریف کرد و او را مولود نامشروع و دروغگو خواند، تا اینکه سرانجام با همه رنج‌ها و شکنجه‌ها رسالت مسیح پایه گرفت و مردمی به‌وی گرویدند. باز شیطان به چهره روحانی در آمد و ولادت غیر عادی مسیح را وسیله گرداند تا او را خدا و فرزند

۱- رجوع شود به زیر صفحه ۱۵۹ از کتاب خلقت انسان تألیف آقای دکتر یدالله سجایی که در ذیل همین آیات نمونه‌ها و اصطلاحات و استناد علمی اینگونه پدیده‌ها بیان شده است.

۲- مستر هاگس آمریکائی در قاموس کتاب مقدس مریم را به «پاغیگری» ترجمه کرده است.

خدا و معبود خلق و آفریننده و کارگردان جهان و بخشنده همه گناهان نماید. پس از قرن‌ها فریب و گمراهی خلق و دشمنی و کینه نوزی میان اهل کتاب درباره مسیح، این آیات پرتو افکند تا چهره مسیح و مادر و خاندان و دعوتش را در میان وسوسه‌های توهین آمیز و غلو انگیز بنمایاند و دستاویز شیطان را قطع کند، شیطان به چهره دیگری درآمد و کوشید تا دو ملت دشمن و متخاصم را آشتی داد و آنها را در مقابل این آیات محکم و داعی این رسالت و پیروانش به یک صفت در آورد و باز مردم را به گمراهی و ستیزه و جنگ و خون کشاند و راه کمال و آزادی را بست. گویا با این پیش‌بینی‌ها و نگرانیها بود که مادر بزرگ مسیح این کلمات و مناجات را از سوز دل به زبان آورد وانی اعیذها بك...

فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا - تَقَبَّلَ، کمال پذیرش و فرا گرفتن و با توجه روی آوردن و ملتزم شدن است. رِبُّهَا با اضافه، اِشْعَارُ به سرپرستی و تربیت خاص دارد؛ پذیرفت و برای تربیت بر گرفت، به مقتضای صفت رب، نه اینکه «نذرت» را قبول کرد، آنچنانکه گفته‌اند، بقبول و نباتاً، مصدر و مفعول مطلق و بیان نوع است و چون هر دو موصوف به «حَسَن» آمده چگونگی تَقَبَّلَ و اِنْبَاتِ را می‌نمایاند و نیازی به آوردن مصدری که از هیأت فعل «تقبل و انبات» باشد نیست. «بِقَبُولٍ حَسَنٍ» تأکید برای تَقَبَّلَهَا و نوید خیر و نیکی است، «وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا» بیان اثر فعلی اینگونه تقبل است؛

پروردگارش او را بپذیرفت پذیرفتنی نیک، همچون بذر پر مایه و مستعد که نیروی پرورنده‌اش آنرا دربرمی‌گیرد و جذب امداد می‌کند و می‌رویاند تا برک و گل و شکوفه بر آورد و به‌بذر بنشیند؛ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا؛ و رویاند او را رویاندنی نیکو. می‌شود که «نباتاً» اسم نوعی مفعول له باشد؛ او را رویاند تا همچون نیکو گیاهی شد. این استعاره - رویش چون گیاه نیکو و زیبا - که برای هیچ انسان کزیده‌ای جز مریم در قرآن نیامده، گویا چگونگی روحی خاص و راز جسمی

مریم را: همان که «اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ»، نمایانده است، چون آنگونه گیاهها که رویش سریع و برگ کلهای نیکو و شکوفه‌های معطر دارند، دارای ترکیب مزدوج از نرینه و مادینه هستند و در بیشتر آنها این ترکیب در یک بوته گل پیر برک والوان و گاه در دو شاخه از یک ساقه است و آنگونه گیاهها و درخت‌های شکوفه‌ای که جهاز نر و ماده منفصل دارند، برای تولید مثل نیازی به تقارب و تماس مانند جانوران ندارند و تولید بذرها بواسیلهٔ عامل دیگری چون بادها و زنبورها می‌باشد.

وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا، كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا، قَالَ يَا مَرْيَمُ: أَنَّى لَكَ هَذَا؟ قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِرِزْقِي لَمِّنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ. وَكَفَّلَهَا - به فرینه عطف به افعال «تَقَبَّلَهَا، أَنْبَتَهَا» با تشدید، و فاعل آن ضمیر، راجع به رَبُّهَا است و زکریا مفعول دوم است: پروردگارش او را پذیرفت و رویاند و کفالتش را به عهده

۱- چون بعضی از درختها از طریق ریشه و یا شاخه «قلعه» تولید مثل می‌کنند نیازی به گل و شکوفه ندارند، و بعضی درختها شکوفه و بذر هم می‌آورند، مانند توت سفید. درخت‌های بذرآور و دارای شکوفه‌ها و گرده‌ها بسیار فراوانند و عامل تلقیحشان بادها هستند که آن گرده‌ها را در فضا پراکنده می‌کنند و همان اندکی که بر شکوفه‌های مادینه می‌نشیند کار تلقیح را انجام می‌دهد. آن گیاههایی که گل‌ها و شکوفه‌های الوان و پر پشت و معطر دارند بیش از جلب آدم‌ها جالب زنبورهای مفیدند که عامل و حامل لقاح آنها هستند. شکوفه‌ها را برگ‌های سبزی «کاسبرگ» در بر می‌گیرد و درون آنها برگ‌های الوان و جواهر نشان «تاجک» برآمده که لوله‌های ظریف و گرده‌دار را با رشته‌ها و دریچه‌هایی فرا گرفته و در قسمت پایه‌های آنها مادهٔ شیرینی نشسته که جز زنبورهای عسل و مانند آنها نمی‌توانند در آنها نفوذ کنند و بدان دست یابند. شکوفه‌ها با رنگ‌ها و بوهای گوناگونی که آرایش شده‌اند بعضی در پرتو نور و بعضی در تاریکی شب زنبورها را که در پی روزی به هر سو پراکنده می‌شوند بدسوی خود جلب می‌کنند. آنها به درون شکوفه‌ها می‌خلند تا از شهد گرده‌های درون آنها کامیاب شوند. زنبورها که با شور عشق به دور آنها می‌گردند همین که به درون آنها راه یافتند لوله‌های حامل مادهٔ لقاح را تهییج می‌کنند تا گرده‌های نرینه بر روی مادینه می‌ریزد و با بالها و اندامهایشان آن گرده‌ها را به شکوفه‌های دیگری که جنس مخالف است می‌رسانند. وُحی و تمثّل این زنبورها برای شکوفه‌ها

زکریا گذارد. توالی و ترتیب این افعال مطابق است با دوران رشد و تربیت مریم. اسم رب مضاف، او را پذیرفت و در بر گرفت و تربیتش کرد و رویاند تا چون گیاهی نیکو به سن رشد رسید و آنگاه پروردگارش او را برای تربیت و تغذیه روحی کاملتر به کفالت زکریا درآورد. این کفالتی که پروردگار به عهده زکریا گذارد، شاید به امر الهامی یا تدبیر قرعه «إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ» یا هر دو بوده و شاید فاعل کفلهای، زکریا باشد که با قرائت تخفیف فامناسبت است. پس به ظاهر آیه:

رشد روحی و برآزندگی مریم توجه بیشتر زکریای پیغمبر^۱ و خویشاوند

→ همانند تمثیل فرشته وحی برای مریم بود: «و انبتها نباتاً حسناً»، «فَمَثَلٌ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا». بطور کلی گیاهان از جهت جهاز تولیدی دو گونه اند:

۱- گیاهانی که جهاز مولد سلولهای نر و ماده روی دو پایه (درخت) جدا می باشند مانند خرما و هسته.

۲- گیاهانی که جهاز مولد سلولهای نر و ماده روی یک پایه می باشند که خود بر دو قسمتند:

الف- گیاهانی که سلولهای نر و ماده در یک گل می رویند، مانند سیب و گلابی و گیلاس و بیشتر گیاههای بوته ای.

ب- گیاهانی که جهاز مولد سلولهای نر و ماده هر کدام بر شاخه های مختلف از یک درختند مانند گردو و بلوط و ذرت.

بعضی از گیاهان هم با تلقیح گرده «سلول نر» تولید مثل می کنند وهم بدون دخالت سلول نر (بکرزائی یا پار تنوزن) مانند انجیر.

۱- با شناسائی که در قرآن «همین آیات از سوره آل عمران و انعام/۸۶ و مریم/۱ و ۷ و انبیاء/۹۵» از زکریا آمده، او پیغمبر و مرتبی و سرپرست معبد و پدر یحیی بوده است که در سنین پیری او و همسرش، خداوند یحیی را به او عطا کرد. و این شناسائی در کتابهای عهدین جز در فصل اول انجیل لوقا نیامده که بعضی از مطالب آن مطابق با این آیات است و آن اشارات و مطالبی که در این آیات راجع به مادر مریم و نذر و مزیت مریم آمده دیده نمی شود و از کفالت زکریا از مریم در این انجیل بیش از این نیست که «در آن روزها مریم برخاست و به بلدی از کوهستان یهودیه به شتاب رفت و به خانه زکریا درآمده به ایصایات سلام کرد... و مریم قریب سه ماه نزد وی ماند پس به خانه خود مراجعت

اورا جلب کرد تا اورا به معبد آورد، و به تربیت و تغذیه روحی او پرداخت و گاه و بیگاه به محراب خاص عبادتش می شتافت: **كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا. كُلَّمَا دَلَّاتُ بِهِ تَكَرَّرَ، عَلَيْهَا اشعار به تفوق و سرپرستی، وجد «رای» یافتن آنچه را که نبوده، و رزقاً، به نوعی خاص و نامعین دارد. محراب جای و غرقة خاص و مقدسی بوده است. جایگاه مخصوص مسجد را محراب گویند، شاید برای آنکه مقام درگیری و جنگ با هواهای شیطانی است، یا آنکه جایگاهی است که شخص خود را در آنجا از مشاغل دنیا برهنه می سازد. یا بالای مجلسی را گویند.**

کرد.» آن زکریا که یکی از نوشته های عهد عتیق به وی منسوب است و مشتمل بر رؤیاهای و پیشگویی هائی از آینده بنی اسرائیل و سرزمین قدس و صهیون می باشد، اگر واقعیت داشته باشد، این زکریا پدر یحیی نبوده است چون وقایع نگاری عهد عتیق تا اواخر اسارت در بابل می باشد و از زکریای پدر یحیی و پدران او که در طلیعه ظهور مسیح بودند خبری نیست. مسیحیان بعضی اشارات و بشارات مبهم از کتاب زکریا را درباره مسیح موعود می دانند و به همین قدر دلخوش اند. (قاموس کتاب مقدس، مستر هاگس) چون آن زکریا در بابل و همزمان با داریوش بزرگ یا داریوش مادی می زیست، بعضی از محققین چنانکه در دائرة المعارف فارسی آمده، تاریخ او را به «۵۱۹ ق.م» منطبق ساخته اند. آنگاه نوشته شدن کتاب زکریا را با همین تاریخ تطبیق کرده اند. با آنکه کتابهای منسوب به پیمبران و کاهنان بنی اسرائیل بدخط یا املائی آنها نبوده و شاید سالها پس از آنها از زبانهای مختلف نقل و تدوین گردیده از این تحقیق و تطبیق محققانه تر که در دائرة المعارف فارسی ذکر شده با نام و نشان مذهب و کلیسای زکریا، پدر یحیی و شوهر الیصابات خاله مریم، نیامده است. «زکریا و الیصابات از قدسین کلیسای کاتولیک رومی هستند!؟ ص ۱۱۷۵».

۱- در کتاب اول پادشاهان باب ششم چنین آمده است: «و اما داخل محراب طولش بیست ذراع و عرضش بیست ذراع و بلندیش بیست ذراع. به» بنا به نوشته قاموس کتاب مقدس «این لفظ بر محل مقدس در عیقل دلالت می نمود که خدای تعالی مشیت و اراده خود را در آنجا برای بنی اسرائیل ظاهر می فرمود. و گاهی از اوقات قصد از تمام هیکل می باشد و محرابهای قبائل مثل محراب دلفی، معلی بود که از آنجا جواب سؤال سائلین داده می شد، چنانکه مثلاً کاهن دلفی بر کرسی مثلی که در محراب بر شکاف سنگی گذاشته شده بود، می نشست و از شکاف مسطور، بخار مکیفی متصاعد بود و کاهن مرقوم از آنجا تلفظات غیر مفهومی می نمود، و شخص مخصوصی که برای همین کار معین بود تلفظات ویرا برای جماعت ترجمه می نمود. محرابهای مرقوم را در نزد بت پرستان رتبه و جلال عظیمی بود لکن پس از آن ناچیز شده...»

که گاه به نقش و نگار آراسته می‌شد: «یعملون له من محاریب و تماثیل». محراب مریم غرفه‌ای بوده در اطراف بیت المقدس.

از این تعبیرات و ترکیب کلمات معلوم می‌شود که زکریا - پیغمبر و سرپرست بیت المقدس - که برای سرپرستی و تربیت روحی مریم گزیده شده بود، به تناوب داخل آن مکان مقدس می‌شده و هر گاه و مرتبه که وارد می‌شد يك گونه روزی خاص «رزقاً» نزد مریم می‌یافت. مفسرین این رزق خاص و گوناگون را به میوه‌های تازه و نابهنگام تفسیر کرده‌اند که در زمستان میوه تابستانی و در تابستان میوه زمستانی بود. این تفسیر با تشبیه «أَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا» تناسب دارد که گویا آن میوه‌های متنوع از همان گیاه نیکو و رویان‌تراونده بر می‌آمد و در چشم زکریا بارز و نمایان می‌شد، و تغذیه جسمی و روحی مریم در آن مکان و محیط قدس و تربیت‌ها، الهامبخش بود، نه آنکه طعام پخته و ساخته‌ای بوده که در آن زمان اینهمه تنوع نداشته در آن مکان هم نیازی بدان نبوده است و شاید تعبیر آیه از تنوع، تکامل را برساند، کُلَّمَا دَخَلَ... رِزْقًا، که هر بار زکریا نوعی از آنرا می‌یافت نه آنکه می‌دید همچون روزی بهشتیان... «كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَ أُنُوتُوا بِهِنَّ شَائِبًا - بقره/ ۲۶»، که تجلی ایمان و عمل صالح است «وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...» میوه‌های طبیعی هم اینهمه تنوع را ندارد و مانند دیگر غذاها برای بقاء و رشد جسم است نه جان که پرورنده آن همان ایمان و معارف جانبخش و روح پرور است، رزق هم روزی جسم را گویند و هم جانرا «رِزْقَهُ اللَّهُ الْإِيمَانُ: الْعِلْمُ الْمَقْبُولُ، الْوَلَدُ، الْمَالُ...» پس این معنا تاویل نیست و اگر باشد نابه‌جا و بیدلیل نیست. مریم همچون پیغمبران دارای رسالت نبوده تا معجزه داشته باشد، و آنکه انسان را همین جسم، و روزی را ماده پرورش آن می‌پندارد، باید خود را تاویل کند. همین تاویل و تفسیر انسان است که دید و بینش را دگرگون می‌کند و قدرت می‌افزاید، و بهره‌ها

خویش را تاویل کن من ذکر را
پست و کژ شد از تو معنی سنی

۱- کرده‌ای تاویل حرف بکر را
بر هوا تاویل قرآن می‌کنی

می آورد و با همدستی قوای طبیعت صورتها و رنگها و بوها و مزه‌ها پدید می آید که در مواد اصلی طبیعت نیست. از بهشت ملکوت و اراده خَلَاقَةُ انسان، یا همان از پیشگاه خدا و اراده او و بیرون از حساب است: قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنِّي لَكَ هَذَا؟ قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ. اگر چنانکه بعضی گفته اند، رزقاً همان روزی متعارف در معبد باشد، نظر آیه به سؤال زکریا و آزمایش مریم است تا بنگرد که رشد روحی و توحیدی مریم او تا چه حد پیشرفته، مناسب با این توجیه است که وَجَدَ عِنْدَهَا، بیان، وَقَالَ أَنِّي لَكَ هَذَا، جواب شرط کَلَّمَا باشد، و مریم با همان دید توحیدی و برتر گفت: هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ... رِزْقًا بِأَنَّهَا تَنْوِينُ نَكْرَه، روزی خاص و ناشناخته را - کَلَّمَا دَخَلَ... تنوع آن را می رساند. گفته شده که میوه‌ها و غذاهای متنوعی برایش آورده می شد. راغب گوید: «رزق: عطاء جاری دنیایی یا آخرتی: نصیب مال، جاه، علم» - در فارسی هم روزی در مورد مال، مقام، اولاد، علم آورده می شود. در بیان آیاتی مانند «وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» را گفته اند که مقصود هر گونه روزی است و آیات «يَرْزُقُكُمْ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ...» نحل، ۴۴، فاطر، ۳ - «مِّنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...» سبأ، ۲۴، شاید که سماء و سماوات که در مقابل ارض آمده مقصود روزیهای معنوی باشد. «وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْكُمْ تُكذِّبُونَ» - واقعه، ۸۲، تعمیم روزی را در اصطلاح قرآن می رساند. مریم که در غرّة عبادت روی آورد و تحت تکفل زکریای پیمبر و مشتاق اشراقات و کشف مشکلات بود در چنین شرایطی باید حکمتها و معارف متنوع و اشراقاتی نو به نو روزیش گردد که آنها را برای زکریا در آن خلوتگاه بیان می کرد و او را به اعجاب بر می انگیزت تا آرزو و امیدی در آن پیر سالخورده پدید آمد: «قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ...»

چون که حق گفته است: «كُلُوا مِن رِّزْقِهِ»
 کان گلو گیت نگرده عاقبت
 کو خورنده لقمه‌های راز شد
 در قطام آن بسی حلوا خوری

۱- فهم نان کردی ز حکمت ای رهی
 رزق حکمت په بود در مرتبت
 این دهان بستی دهانی باز شد
 گرز شیر تن دهان را وا ببری

هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ، قَالَ: رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ.

هنالك اشاره ای بدان مکان عالی و مقدس و حال و کیفیتی که زکریا از مریم مشاهده کرد دارد: «أَتَيْتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا... كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ... قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» زکریا همینکه آن دختر نذر شده و به معبد هبه شده از مادری نازا رادر آن مکان عالی و مقدس با آن مقام و احوال و روزیها مشاهده کرد، هیجان و تحول و تغییری در روح و قوای حیاتیش پدید آمد و امیدی به قدرت فعال ربوبی یافت و بدو روی آورد: هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ. و درخواست کرد تا شاید ربوبیت فعال و بخشنده، ربی که پیوسته استعداد می دهد و برمی آورد و می جهانند، به وی فرزندی فرزندی هبه - «بخشش بی سابقه در زمینه استعدادی» - کند که وارث گزیدگی «اصطفاء» باشند، چون مریم یا کیزه «طیبه»، از موانع رشد و رویان و شکوفان: «كَلِمَةً طَيِّبَةً - كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ - ابراهیم / ۲۴»، و زمینه ای پاک: «بَلَدَةٌ طَيِّبَةٌ وَرَبُّ عَفُورٌ - سبأ / ۱۵»، «وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ... اعراف / ۵۷» و چون نسیمی پاک و جریان دهنده: «وَجَزَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ... یونس / ۲۳». جمال و کمال روحی مریم بر روح زکریا پرتو افکند و منقلبش کرد تا یکسر رها شد و به تجلیات ربوبی رب پیوست «رَبِّهِ، رَبِّ» تا اینکه او را خواند و خواست و دعائی از دل و جانش برخاست که فضل آن ربوبیت خاص «مِنْ لَدُنْكَ» و برتر از اسباب و علل و سبب ساز به او ذریه ای همچون مریم بخشد. او در این مقام با همه شعور آگاه بود که پروردگارش شنوای رازها و خواستهاست: إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ.

این سومین انعکاس شدید و مهیج بود که در زمینه وراثت اصطفائی و در آن محیط قدس پرتو افکند و صفات و خصائص موردی را بیدار و فعال گرداند؛ از محیط قدس و مقدسان، بر زن عمران و از او به مریم و از مریم به زکریا. ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.

فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بَصَدَقَةٍ بِكَلِمَةٍ مِّنْ أَلَدِهِ وَ سَيِّدًا وَ حَصُورًا وَ نَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ. فداه، آوازیست که از دور برسد و اشعار

بدان دارد که چهره فرشتگان نا پیدا، آواشان رسا بود. *الْمَلَائِكَةُ دَلَالَتٌ بِرِئَاسَةِ* نوع یا گروهی دارد که با هم و یا در مراتب پیوسته به هم و هماهنگی باشند، مانند هماهنگی قوای ذهنی و ادراکی و تحریکی برای اظهار یا انجام اراده شخص. *وَهُوَ قَائِمٌ حَالٌ* برای ضمیر راجع به زکریا. *يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ حَالٌ* برای ضمیر قائم. *إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ...* تبیین ندای فرشتگان است، این حالات و کیفیات و شرایط روحی و مکانی برای جهتگیری و دریافت موج ندا بوده، در حالی که قوای روحی و بدنی او در جهت عبادت خدا قیام کرد و در حریم و غرفه گاه محراب از خود رهیده به خدا پیوسته بود - *يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ* - ندای فرشتگان به او رسید و تبیین شد که خداوند بشارت می دهد ترا به یحیی. بر خورد با اینگونه روزیها که در محراب نصیب مریم می شد، زکریا را تکان داد و با مریم هم راز و هم ندا گردید، چنانکه در محراب و حال قیام نمازی و نیازی، الهام و بشارت فرشتگان روزیش شد. تبشیر: ارائه بشره «روی» به نیکی و خوشی «خوشروئی» یا نمایان شدن خوشی در چهره شخص بشارت داده شده «مُسْتَبَشِّرٌ» است. دریافت این ندا در آن حالات روحی - قائماً *يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ* - چهره زکریا را باز و شاداب و امیدوار کرد. از بیان این آیه و آیه «يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا - مریم/ ۷» معلوم می شود که این نام «یحیی» نمایاننده اوصاف و مختصات روحی و خلقی او و بیسابقه بود و پیش از تکوین ولادتش و در پی آثار بشارت، بدان موسوم و موصوف گردیده است. بشارتش فرزندی بود بی هیچ نام و نشانی، همان «یحیی» = همی زیست کننده و سراپا حیات، اسمی به معنای وصفی، پیش از ولادت که پیش از آن چنین اسم و وصفی برای کسی نبوده «لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا... مریم/ ۷» همچون عیسی مسیح که نسخه کاملتری از این انعکاسهای روحی و توارثی بود «عیسی: بعیش: یزید و زنده می ماند، زنده شده و زنده کننده به مسیح» با اشتراکی که ریشه لغات عبری و عربی با هم دارد، شاید مستقبل از حیات باشد، مانند نام رمزی «حَیِّ بْنِ يَقْظَانَ...

زنده زاده بیدار و آگاه، همان آگاه و هشیاری که همی رو به زندگی و کمال می رود.

اوصاف خاصی که نمودار حرکت حیاتی و ذهنی و خلقی و رسالت او می باشد

۱- به نام «حیی بن یقظان» دو کتاب معروف است: یکی از ابوعلی ابن سینا (۴۲۸-۳۷۵) و دیگری از ابن طفیل اندلسی (۵۸۱-۵۰۶ هجری مطابق با ۱۱۸۵-۱۱۱۵ م). محقق مصری احمد امین این دو کتاب را به انضمام جزوه دیگری که نسخه خطی آنرا یافته، به همین نام از شهروردی مقتول (۵۷۸) است و مؤلف آنرا «قصه المغرّب بالغرّیة» نامیده و آنرا با مقایسه و تحقیق و تعلیق به مناسبت هزاره ابوعلی سینا منتشر کرده است.

به نوشته ابن محقق مصری، کتاب حیی بن یقظان ابن سینا را استاد میکانیل بن یحیی با شرح و اقتباس خود (۱۸۸۹) منتشر کرده است و حیی بن یقظان ابن طفیل در مصر و دمشق مکرر چاپ شده و در (۱۷۶۱) به زبان لاتین و سپس به انگلیسی و اسپانیایی و آلمانی و روسی ترجمه شده است. این سه کتاب به گونه و نساء و بیان رمزی، آدمی را تصویر می کند که راه تکامل علمی و شناخت را پیوده می خواهد دیگران را بدان هدایت کند. حیی بن یقظان ابن سینا بر طبق مشرب علمی و استدلالی خودش او را به صورت پیر برنا و تجربه آموخته ای تصویر کرده که رمز عقل است او در میان رفقای مختلف که اشاره به غرائز و شهوات و تخیلات نفسانی است، گرفتار شده کارش، سیاحت، وضعش قُدس، و راعش علم الفراسه «منطق»، او می کوشد تا با استدلال از اقالیم نفس و تخیلات بگذرد. حیی بن یقظان ابن طفیل تصویر طفلی است که با هوش سرشار و فطرت بیدار و ناآلوده و در محیط طبیعی با پدیده های مختلف مواجه می شود. او با تجزیه و تحلیل آن پدیده ها ترکیب و خواص و امتیازات هر یک را می شناسد، او در جزیره ای از طبیعت ماده تکوین شده یا از جزیره دیگر بوسیله امواج دریا آمده، آهونی او را شیر داده تا به سن رشد رسیده و به تقلید از حیوانات و پوست آنها، بدنش را پوشانده و از استخوان و شاخه درخت سلاح شکار و دفاع ساخته و مانند آنها برای اظهار اندیشه و نیازهای خود صداهای حیوانات را سر می دهد. آتش را بر اثر درگیری برقی کشف کرد. حرکات و اشکال هندسی را شناخت. اعضاء مادرش آهرا پس از آن که مرد بررسی کرد تا به قلب او که منبع حیات است رسید.

به آسمان اندیشید، همه جهانرا مانند یک پیکر زنده شناخت، با بررسی تنهای و حدوث اجسام به نیروی آفریننده و تنزه او از صفات و متعلقات و کثرت و ترکیب پی برد، در ۳۵ سالگی قوای خود را بررسی کرد و دریافت که آن قوای که بدان مسائل نامتناهی را کشف می کند همان حقیقت ممتاز او از دیگر جانوران است و چون از سنخ اجسام نیست جوهری است باقی و متکامل که باید بوسیله آن به مبدأ کمال رسد و به اوصاف او همانند شود و تسلیم او گردد و به فرمانش رضایت دهد و به دیگران رحم آرد و خدمت کند، آب به درختان رساند و آنها را آرایش دهد و حیوانات ناتوان را از چنگال درندگان و بند بوته ها

این است: مُصَدِّقًا بِكَلِمَةِ مِّنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحُصُورًا وَنَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ. گویند منظور از کلمه خاص در این آیه، عیسی است: «وَ كَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِّنْهُ - نَسَاء/ ۱۷۰ - بِكَلِمَةٍ مِّنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ - آل عمران/ ۴۱» و در انجیل یوحنا به او اشاره

→

برهاند و به کمترین. لذا برای نگهداری بدنش اکفا کند و برای تشبه به اجرام سماوی و تقرب به مبدأ هستی و کمال، به سرعت به دور خود و مغاره اش و جزیره می چرخید تا از خود بیخود و در جلال و جمال مطلق مستغرق می شد و خود و جهان را شعاعی از او و پیوسته و معلق و متعلق به او می دید. او در این حالات و لذات و کمالات به سر می برد تا آنکه مردی «اَبَسال» را که بدان جزیره رانده شده بود یافت. پس از فرار و وحشت آن مرد، با هم انس گرفتند و اَبَسال کلمات و لغات را به وی می آموخت و حَیِّ بن یَقْظان مشاهدات و شناخته های خود را. اَبَسال آنچه را از شریعت دریافته بود، از حقایق و معانی و مثلها و تصویرهای اوصاف خدا و فرشتگان و بهشت و دوزخ، با مشاهدات حَیِّ بن یَقْظان مطابق یافت و وضع جزیره خود را پس از گرایش شریعت و تحولی که در مردم آنجا پدید آمده برایش بیان کرد، و حَیِّ بن یَقْظان هم شریعت را با مشاهدات خود منطبق دید و بدان گرائید، ولی در این اندیشه ها و تردیدها بود که چرا در شریعت امثال و تمثیلهای آمده و عبادات مختصر گردیده و تنعم به لذات جسمی مباح گشته است؟ مال برای او نهومی نداشت، چون هر کس به اندازه احتیاج و نگهداری بدنش می تواند از بهره های طبیعی بهره مند گردد پس چرا باید مال اختصاصی باشد؟ تا احکام معاملات و زکات و حدود و سرقت در میان آید. چون او همه مردم را مانند خود، با آن هوش و فطرت روشن می پنداشت و نمی دانست که تا چه حدی فطرت و عقل و درک مردم ناقص و تاریک است. رفیقش کوشید تا او را برای نجات مردم و وطنش بدان سوی جزیره برد، با آنکه مردم جزیره گزیده و فهمیده تر از دیگران بودند، سخنان و اشارات او را نمی فهمیدند و سرگرم همین ظواهر شریعت و جمع اموال و پیروی از شهوات بودند. چون حَیِّ بن یَقْظان به غربت خود در میان آن مردم پی برد دوستش را گذارد و به جزیره اولی خود بازگشت. حَیِّ بن یَقْظان سُهْرِوَزْدی، برای رسیدن به کمال، سلوک در نفس و ریاضت را می نمایاند. او از سواحل سبز و خرم می گذرد تا از شهر قیروان سر در می آورد و گرفتار حاکم طاغی و مردم ستمگر آن می شود و در چاه عمیقی به زندان می افتد که بالای آن برجها برآمده و گاه گاه خود را به بالای برج و دریچه های آن می رساند تا اینکه همد، نامه ای می آورد و او را راهنمایی می کند، از امواج خروشان دریا و از سدهای یا جوج و مآجوج و وادی جن و از میان جمجمه های عاد و ثمود می گذرد و از گذرگاه چهارده تابوت، تا مشاهده اجرام سماوی و شنیدن آهنگها و نغمه های آنها و تعلیم از آنها تا آفاق پوشیده از اَبَسال. ←

←

شده است^۱. چون به نوشته اناجیل، عیسی شش ماه پس از یحیی متولد شده، تصدیق یحیی به آمدن عیسی نادرست است و باید مقصود تصدیق به نبوت و قیام به رسالت عیسی باشد. چون کلمه به کلام و کتاب هماهنگ و پیوسته به هم گفته می شود، شاید که در این جا نظر به کتاب و وحی باشد: که یحیی تورات و وحی موسی را از آمیختگی و پیرایه ها راست نموده و چنانکه بود می نمایاند، و تصدیق می کند. یکی از مفسرین «ابو عبیده» هم کلمه را به کتاب تفسیر کرده و در قرآن هم کلمه به معنای کلام آمده است: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ... آل عمران/ ۶۴»، «وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا - توبه/ ۴۰» - «وَوَعَدْتُ رَبِّيكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا - انعام/ ۱۱۵». «أَقَمْنَا حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةَ الْعَذَابِ - زمر/ ۱۹» و چون در این آیه کلمه با باء ملا بست آمده «بکلمه»، اشعار به پیوستگی کلمه با یحیی دارد که گویا کلمه ای که یحیی آنرا راست و تصدیق می کند همانست که با او بوده است و خود دریافته نه آنچه در نوشته های علمای یهود یافته اند. و در دیگر آیات

→

مفاره به سر چشمه حیات و ملاقات با ماهیهای صومعه پدر سالخورده می رسد و در برابرش سجده می کند و از زندان و دشواریها شکایت می کند. آن پدر به وی دستور می دهد که به زندان باز گردد تا دوباره خلاص شود و به جلال ابدی نائل آید.

این فشرده ای از راه و روش و کوشش روحی و فکری يك انسان هشیار و گزیده و سالک طریق کمال از نظر سه فیلسوف و عارف بزرگ است که هر يك بر طبق روش و طریقه خود، چهره «حی بن یقظان» را تصویر نموده اند. قرآن چنین شخص واقعی و تاریخی را، از مقدمات ولادت و توارث و انعکاسها تا اوصاف شخص و رسالت او را با تعبیراتی جامع در این سوره و سوره مریم تبیین کرده است.

۱- در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا و کلمه خدا بود. همان در ابتدا نزد خدا بود. همه چیز بواسطه او آفریده شد و بغیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت... و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد... و یحیی بر او شهادت داد... یُوْحَنَّا باب اول - در انجیل متی: ۳ یحیی آن موعود را چنین توصیف کرده است: «من شما را به آب به جهت توبه تعمید می دهم لکن او که بعد از من می آید از من توانا تر است که لایق برداشتن نعلین او نیستم. او شما را به روح القدس و آتش تعمید خواهد داد. او غربال خود را در دست دارد و خرمن خود را نیکو پاک کرده گندم خویش را در انبار ذخیره خواهد کرد...» این اوصاف کاملاً منطبق با مسیح است یا رسول خاتم؟

«مصدقاً» با لام تعلق یافته است: «مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ» - آل عمران/ ۳ - مائده/ ۴۸ - مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ - آل عمران/ ۸۱ بدون تعلق هم آمده است: «مُصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ» - انعام/ ۹۲ - وَ هَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ... احقاف/ ۱۲.

اوصاف جامع و کامل دیگر یحیی که از خواص حیات برتر است و مکرر در قرآن آمده و فرشتگان پیش از ولادتش بشارت داده‌اند: سیداً می‌باشد به معنی بزرگوار؛ با گذشت و دارای اراده نافذ و سرپرست خلق؛ و حضوراً یعنی چنان مالک خود باشد که همه انگیزه‌ها و تحریکات غرائز و شهوات متضاد با کمال را در حصار محدودی نگه می‌دارد و ضبط می‌کند؛ ولیاً - تا به مقام نبوت و خبرگیری و خبرگزاری وحی می‌رسد: من الصالحین - گزیده از اوصاف و محیط وراثتی شایستگان است.

فَإِنْ رَبِّ أَنْتَ بِكُونِ بِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِي الْكِبَرَ وَ امْرَأَتِي عَاقِرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ - گویا همینکه زکریا از بیخودی و جذبۀ ملکوتی به خود آمد و شکفتی او را گرفت، این گونه استفهام تعجبی، نه انکاری، و از پروردگارش، نه از فرشتگان بشارت دهنده کرد، او در ندای فرشتگان و بشارتشان شك و انکار نداشت، اعجابش از انطباق این بشارت با شرایط و وضع خود و زنتش بود که: چگونه و از کجا برایش پسری می‌باشد؟ با آنکه پیری و سالخوردگی همه وجود و اعضایش را فرا گرفته: بَلَغَنِي الْكِبَرَ - به جای «بَلَغْتُ الْكِبَرَ»، و زنتش هم که نازا بوده: و امرأتی عاقرة. در سوره مریم پیری و فرتوتی زکریا به صورت مبین تری نمایانده شده است: «رَبِّ انِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاسْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا...»، گویا سالخوردگی ابراهیم آنگاه که به پسر بشارت داده شد چون زکریا نبوده که در سوره حجر به مسی پیری تعبیر شده است: «قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ. قَالَ أَبَشْرًا مُّوَبِّئِي عَلَيَّ أَنْ تَمْسِنِي الْكِبَرَ فِيمَ نُبَشِّرُونَ، قَالُوا بَشْرًا نَكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُن مِّنَ الْقَائِلِينَ» - حجر/ ۵۳ تا ۵۵. جواب وحی برای رفع اعجاب زکریا همین احواله به مشیت عالی و فوق جریان و علل طبیعی بود: قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ - بتقدیر امر و مشیت - چنین است امر و

اراده خدا که هر چه بخواهد می انجاماند: **يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ**: مشیت او مطلق است و هیچ حد و نسبی که انسان درمی یابد و آنرا قانون ثابت می پندارد و با آن مانوس می شود آنرا محدود نمی کند. از این آیات و آیات سوره مریم معلوم می شود که در زمینه آرزو و دعای زکریا **وَإِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا...** و هیجان روحی که با دیدن مریم در محراب و آن آرزوی متنوع پیش آمد، استعداد و قوای او دگرگون شد و بشارت فرشتگان به او رسید.

قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً. قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا ذَمًّا وَادْكُرًا رَبَّكَ كَثِيرًا وَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِي وَالْأَبْكَارِ. پس از مشاهده آن آیات قدسی مریم و پس از آن بشارت صریح به مولودی که با آن صفات خاص رخ می نماید و پس از جواب قاطع به اعجاب و تحیر زکریا که این چگونه می شود؟! درس کهولت و فرسودگی و از میان رفتن وسائل طبیعی؟ باز زکریا از پروردگارش آیه ای «نشانه ای» برای خود می خواهد! آیا در اصل تحقق بشارت هنوز تردیدی داشت؟ یا شك داشت که بشارت ربّانی است یا وسوسه شیطانی؟ مانند درخواست ابراهیم: **«رَبِّ ارِنِّي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى...»** پروردگار هم دعای او را اجابت کرد و اعجاز «آیه» اش این شد که **«أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ...»** یعنی: **«أَلَّا تُقَدِّرَ الْكَلَامَ...»** یا **«أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ»** خبری باشد انشائی، مانند **«وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُمْ - كَيْبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ...»** که فرمان نهی باشد تحقق و پیوسته و چون در اصطلاح قرآن هر نمود تکوینی و حکم تشریحی و الهی آیه خداست، شاید نفی و خبر به معنای نهی باشد. و اگر **«أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ»** به کسر میم قرائت شده باشد، نهی صریح است؛ آیه تو این است که نباید سه روز با مردم سخن گویی. بنا بر این، آیه به معنای فرمان است نه معجزه - مانند «مانسوخ من آیه...» **وَإِذْ كُرَّ رَبُّكَ كَثِيرًا وَسَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْأَبْكَارِ**، قرینه ای است که این دستور سکوت عبادی بوده، چنانکه درباره مریم و ولادت عیسی که انعکاس روش و روحیه زکریا و عیسی بودند، همین دستور آمده: **«فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أَكَلِمَ الْيَوْمَ إِنِّي...»** مریم/ ۲۶ - و گویا روزه صمت «سکوت» برای بنی اسرائیل و

یا کاهنان و مرتاضهای بنی اسرائیل، بخصوص در موارد خاص یا به نذر معمول بوده است و برای همه نوعی عبادت و برای زکریا و مریم آمادگی و سازندگی و گزینش یَحْيَىٰ وَ عِيسَىٰ وَ اٰصْحٰفَاۗءَ. خود داری و قایم داشتن «تقوا» از انگیزه‌ها و طغیان شهوات پست و هواها منشأ فزاینده‌ی قدرت روحی و اراده و تعالی انسان مؤمن می‌شود. آن چه شخصیت‌های گزیده‌ای چون زکریای نبی سالخورده و مریم پاك و از شهوات رسته را از خود غافل می‌کرد و به تأثیر و تأثر از عوامل و انگیزه‌های خارج از خودشان می‌کشاند و قوای قدسی و ذخیره‌های روحیشان را می‌پراکند، سخن بود. نیروهای جسمی کارمایه‌ای است که بخش مهم آن مبدل به حرکات تشعشی می‌شود و به صورت اندیشه‌ها و تخیلات و کلامهای ذهنی در می‌آید و سپس با حرکتهای هوای داخلی و صوت و مخارج حروف و تموج هوای بیرون به صورت کلام لفظی جریان می‌یابد که حامل اندیشه‌ها و روحیات و خلیقات و دوستی‌ها و دشمنی‌ها می‌باشد. تا آن جا که شخص را از خود بی‌سازد و با اندیشه‌ها و اخلاق و آرزوها و امیدها و یأسها و خوشیها و ناخوشیهای دیگران ترکیب می‌دهد و یکسر از خود و قوا و وجدانیات و فطریات خود بیگانه می‌شود. انسان مؤمن و متقی و خوددار از بازگشودن مجرای کلام، به خود و فطریات بازو قوایش ذخیره می‌شود و بوییت پروردگار در درون و اطوار وجود خود جهان مشاهده می‌کند و به یاد می‌آورد و می‌ستاید: وَ اذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيْرًا وَّ سَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَّ الْاِبْكَارِ رَبَّ اجْعَلْ لِي آيَةً، به جای «آرِنِي آيَةً» گویا اشعار به همین دارد که او از پروردگارش دستوری و امری می‌خواست تا آنرا انجام دهد و آماده تولید چنین مولودی شود. وَ اذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيْرًا وَّ سَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَّ الْاِبْكَارِ، عطف به «آیتک...» جزء همان آیه یا مکمل آنست. خود داری از تکلم، اندیشه‌های پراکنده و نامنظم را که زبان وسیله اظهار آنست و قدرت زبان پیوسته آنها را به جریان می‌اندازد و متوقف می‌کند و نیروهایی که در ارتباط با دیگران است ذخیره و محصور می‌سازد و موجب تقویت اراده و اندیشه منظم می‌شود تا شخص هر تصویری را به درستی تصدیق

کند و روح تعالی یابد و صفات ربوبی پرتو افکند و تنزه او را دریابد؛ و از کر ربك كثيرا و سبح بالمشى والابكار. عَشِي شامگاه، اِبكار بامدادان تا بر آمدن خورشید. در این دو هنگام تدبیر و تنزه پروردگار مشهودتر است. این آیات و فرمانها همچون آماده باش برای نوارش و تکوین فرزند بشارت داده شده بود: یحیی زنده هشیار - حی بن یقظان، همانکه حیاتش جریانی بود از سر چشمه های پاك و نیالوده و صفاتش «مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَ سَيِّدًا وَ حُضُورًا وَ نَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ».

وَ إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاء الْعَالَمِينَ.
و اذ قالت بر گشت است و عطف به اذ قالت امرأت عمران... و ظرف دان -
الله اصطفى... ذریه بعضها من بعض...: خداوند آنها را صافی کرد و برگزید
در حالیکه ذریه ای بودند که بعضی از بعض دیگر پدید آمده اند، آن اصطفاء و
وراثت آنگاه بود و یا پرتو افکند که زن عمران گفت:... و فرشتگان گفتند ای

۱- در انجیل اوصاف یحیی چنین آمده است: «و در آن ایام یحیی تعمید دهنده در بیابان یهودیه ظاهر شد و موعظه کرده می گفت... و این یحیی لباس از پشم شتر می داشت و کمربند چرمی بر کمر و خوراک او از مِلخ و عسل بَرّی بود... متی ۳» به همین مضمون نیز مَرْتَس در باب اول گفته است. بعضی از آنچه در انجیل لوقا باب اول درباره زکریا و یحیی به تفصیل آمده با بعضی از آنچه در این آیات و سوره مریم آمده مطابق است (مقایسه شود): «در ایام هیرودیس پادشاه یهودیه کاهنی زکریا نام از فرقه ایّیا بود (ایّیا به تشدید یا: خداوند پدر من است - بانی خانواده ای بود از نسل هارون - هنگامیکه داود کهنه را به ۲۴ دسته برای خدمت هیکل تقسیم کرد دسته هشتم به اسم ایّیا بود. زکریا پدر یحیی منسوب بدین دسته بود - قاموس کتاب مقدس) که زن او از دختران هارون بود که ایصایات نام داشت و هر دو در حضور خدا صالح و به جمیع احکام و فرائض خداوند بی عیب سالک بودند و ایشانرا فرزند نبود زیرا ایصایات نازا بود و هر دو دیرینه سال بودند. و واقع شد که چون به نوبت فرقه خود در حضور خدا کفالت می کرد، حسب عادت کفالت نوبت او شد که به قدس خداوند درآمد بخور بسوزاند و در وقت بخور تمام جماعت قوم بیرون عبادت می کردند. ناگاه فرشته خداوند به طرف راست مَدْبَح بخور ایستاده بر وی ظاهر گشت. چون زکریا او را دید در حیرت افتاده ترس بر او مستولی شد. فرشته بدو گفت ای زکریا ترسان مباش زیرا که دعای تو مستجاب گردیده است و زوجه ات

مریم خداوند ترا صافی کرد و بر گزید و پاکیزه ات ساخت و باز صافی و گزیده ات کرد بر زنان جهانیان.

تکرار فعل اصطفاك اشعار به اصطفائی مکرر و بی درپی دارد که مریم کانون آنها گردید؛ از موارد گذشتگان تا پر تو اصطفائی که از مادرش زن عمران باز تابید و از او به زکریا و یحیی و از آنان به مریم تا منشا ظهور مسیح شد. این ندای فرشتگان به گوش هوش مریم طنین افکند که شخصیت و موقعیت خود را دریابد و از آن باز تابد تا منشا ولادت انسانی خدائی و انقلابی، و گزیده و تاریخی، شود. در این آیات نقش زن در وراثت صفات غالب و بازتاب آنها در نسلهای بعد آشکارا تعیین شده است.

يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَ اسْجُدِي وَ ارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ.

قنوت عبارتست از: خضوع و عبادت پیوسته؛ سجود؛ خاکسائی و فروتنی

→
ایصابت برای تو پسری خواهد زائید و او را یحیی خواهی نامید و ترا خوشی و شادی رخ خواهد نمود و بسیاری از ولادت او مسرور خواهند شد زیرا در حضور خداوند بزرگ خواهد بود و بسیاری از بنی اسرائیل را به سوی خداوند، خدای ایشان خواهد برگردانید و او بروح و قوت الیاس پیش روی وی خواهد خرامید تا دلهای پدران را به طرف پسران و نافرمانان به حکمت عادلان بگرداند تا قومی مستعد برای خدا مهیا سازد. زکریا به فرشته گفت اینرا چگونه بدانم و حال آنکه من پیر هستم و زوجه ام دیرینه سال است. فرشته در جواب وی گفت من جبرائیل هستم که در حضور خدا می ایستم و فرستاده شدم تا به تو سخنی گویم و از این امور ترا مژده دهم. و الحال تا این امور واقع نگردد گنگ شده یارای حرف زدن نخواهی داشت زیرا سخنهاى مرا که در وقت خود به وقوع خواهد پیوست باور نکردی. و جماعت منتظر زکریا می بودند و از طول توقف او در قدس متعجب شدند اما چون بیرون آمده نتوانست با ایشان حرف زند پس فهمیدند که در قدس رؤیائی دیده است پس به سوی ایشان اشاره می کرد و ساکت ماند و چون ایام خدمت او به اتمام رسید به خانه خود رفت. و بعد از آن روزها زن او ایصابت حاصله شده مدت پنج ماه خود را پنهان نمود و گفت به اینطور خداوند به من عمل نمود در روزها تیکه مرا منظور داشت تا تنگ مرا از نظر مردم بردارد...»

۱- تجربیات و تحقیقات دانشمندان علم وراثت همین را می نمایاند که صفات غالب

کامل؛ رکوع؛ خشوع و سر فرود آوردن و اطاعت؛ و هر سه نمودار مراتب تحولات روحی و کمالی است که در ترکیب نماز اسلامی به صورت قیام پیوسته و خم شدن سر و پشت، و سر به خاک نهادن، تشریح گردیده است و چون در عبادات یهودیان و مسیحیان اینگونه عبادت نیست باید این اوامر ارشاد به همان معانی لغوی و یا معمول در میان آنان باشد.

لربك متعلق به اقامتی، و معطوفهای آنست و لام برای اختصاص یا انتفاع است از جهت بهره‌ای که به شخص قانت و ساجد و راكع از صفت رب و قرب و کمال او می‌رسد. قید مع الراکعین، شاید پیوسته و مکمل همه باشد. اگر این اوامر جدا جدا باشد و مانند نماز اسلامی راجع به يك واحد و اجزای آن نباشد، ظاهر این قید، مع الراکعین، خاص به فعل ارکعی و افعال اقامتی و اسجدی مطلق از آنست و هر سه امر پیوسته به ندای فرشتگان به سر می‌بود تا او را به مقام اصطفايش آگاه کند، چه همین آگاهی بسا منشأ غرور و آفت تکامل شود و در شخص را به خود متوجه گرداند و از دیگران برکنار. و نیز حقیقت معنوی این اوامر پیوستگی به کمال رب و در معرض آن بودن و خود شکستن و از خود فانی شدن و سر به فرمان نهادن است: از پیوستن به رب «اقامتی» تا فناء مطلق «اسجدی» که صورت آن سر به خاک نهادن و از خود و جهان محجوب شدن است، چون در این مراتب و حالات جذبۀ رب سالک را به غرقگاه خود می‌کشاند و از جمع به دور می‌دارد، فرمان ارکعی مع الراکعین، برای آمدن و پیوستن به جمع را کمان است تا با هماهنگی با آنان در برابر و احکام ناشی از آن رکوع کند.

→
پیوسته از جانب زن منتقل می‌شود و از جانب مرد بسیار اندک است و سبب آنرا بدینگونه یافته‌اند: کروموزمها که ناقل صفاتند و از سلولهای ماده و نر یکسان تقسیم می‌شوند و تشکیل نطفه می‌دهند در سلول ماده همانندند و در سلول نر یکی همانند ماده و دیگری به گونه دیگر است. و اگر وراثت صفت غالب و بازگرد را در مرد يك از هزار فرض کنیم، با ضریب احتمالات، از جانب زن يك میلیون بار بیش از مرد است. رجوع شود به کتاب «يك، دو، سه، بینهایت» از ژرژ گاموف، از صفحه ۲۵۷.

فرشتگانی که به مریم خطاب کردند از همان نوع فرشتگان رابط و بشارت دهنده و آگاه کننده‌اند، همانها که به زکریا ندا و بشارت دادند. این خبر و بشارت فرشتگان به مریم که خدا او را برگزیده و پاکیزه کرده از زنان جهان برتری یافته، مقام بس بزرگی را می‌نماید که برای هر که به خصوص زن جوانی چون مریم با همه ایمان و عبادتش شاید غرور انگیز و حجابی بوده است. این ندای دوم: **يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ...** فرمان قنوت (خضوع و طاعت پیوسته با سکوت) و سجده (منتهای فروتنی تا حد سر به خاک نهادن و خود را در برابر ربّ چون خاک فرو آوردن و مستعد دریافت هر فیض و فرمانی شدن) - و رکوع مع الرّا کعین (تواضع برای خدا و با را کعین) که خود را از صف دیگر را کمان جدا نساختن، برای همین است که روح پاک و تابناک و تقرب جوی او را هیچ رنگ تعلق و حجاب غروری نگیرد و محبوبش نسازد: برای قرب هر چه بیشتر و زدودن کدورت‌های نفسی، همی در حال قنوت باشد و در برابر ربّ سر به خاک نهد و هماهنگ با را کمان، نه جدای از آنان، رکوع کند: **يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَ اسْجُدِي وَ ارْكَعِي مَعَ الرّا كِعِينَ.**

ذٰلِكَ مِنْ اَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ اِلَيْكَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ اِذْ يُلْقُونَ اَقْلَامَهُمْ اَيْهُمْ يَتَكَلَّمُ مَرْيَمَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ اِذْ يَخْتَصِمُونَ.

ذٰلِكَ، اشاره است به اصطفااء و راز و نیازها و پرتوها و توارثها و حوادثی که در آیات گذشته بیان شده است و آنچه در پی آنها می‌آید. **مِنْ اَنْبَاءِ الْغَيْبِ**، بیان منشأ آنها است. **نُبِّأَ خَبْرٌ بِيَسَابِقِهِ وَ نَا كِهَانِي وَ آ كِهَانِي كُنْتُمْ**، ماوراء معسوسات و مشهودات است. **نُوحِيهِ اِلَيْكَ**، اشعار به استمرار دارد: آن اصطفاای متوارث و پیوسته و آن انقلابها و تأثیرات میراثی و رازها و اندیشه‌هایی که در غیب قلوب بود از انبیا غیب است و دریافت آنها بواسطه وحی: **نُوحِيهِ اِلَيْكَ.**

آنچه در نوشته‌های مسیحیان آمده مشهودات و منقولات مختلف و پراکنده‌ای است از ظواهر رویدادها بی آنکه مستند باشد بدانچه از اصطفااء و تحولات و

وابستگیهای روحی و توارثی که گاه گاه و پراکنده نمودار می شده و برای بعضی مشهود بوده و نوشته و نقل گردیده است و همین نوشته ها هم در آن زمان و محیط جاهلیت حجاز در دسترس همه نبوده تا گفته شود که شخص درس ناخوانده ای که تاریخ ولادت و طفولیت و جوانی و معاشرتها و مسافرتها و جزء به جزء روشن است، این انباء را از آن نوشته ها رونویس کرده یا آموخته باشد، چنانکه سرکشان قریش برای سرباز زدن از رسالت و مسؤولیت توحیدی آن می گفتند که اینها آیات وحی، را به دروغ به هم بافته و به یاری دیگران آنها را ساخته و یا افسانه هائی است که رونویس کرده صبح و شام برایش دیکته می کنند: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا افْكٌ اقْتَرَاهُ وَاعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَزُورًا، وَقَالُوا آسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ا كُتِبَتْهَا فِيهِ تُمَلَّى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَاصِيلًا - فرقان / ۴۵» . «وَلَقَدْ نَعَلِمَ أَنَّهَا يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَبْنِي وَ هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ نحل / ۱۰۳» . پس از دوره نخست رسالت و نزول آیات، عرب جاهلیت در برابر بلاغت و حکمت قرآن شکست خورد و با رسوائی از این افتراها و توجیهها دم فرو بست و یا تسلیم گردید. تا جاهلیت مفرور به تعلیم و تمدن نما سر بر آورد و همان سخنان و نسبتها به گونه تحقیقات علمی و تاریخی و از اندیشه و زبان مستشرق غربی و غربزده دنباله رو رخ نمود. بعضی از اینها به دلیل انطباق بعضی از احکام حقوقی قرآن با آنچه ملت های قدیم داشتند، گفتند همه احکام محکم و مبین قرآن از روی الواح پوسیده و خاک خورده حمورابی یا بابلی و یا کلدانی و یا نوشته های هندوان نوشته شده است! چون به این دانشمندان محقق! تفهیم شد که رسول عرب در متن جزیرهای منقطع قیام نموده و نه خود به این سرزمینها پا نهاده و نه گروه تحقیقی بدانجاها فرستاده با رسوائی سکوت کردند و یا بعضی دیگر از مسیحیان متعصب به سراغ بُخیرای راهب بَسْطُورِی که در اطراف شام می زیست، رفتند، یعنی هزارها مسائل مبدأ و معاد و اصول احکام و حکمت های تاریخی و اجتماعی که همیشه مورد بحث اندیشمندان بوده و هست و خواهد بود، آن مرد اُمّی در همان مهمانی و پذیرائی نیم روز یا يك روز، از آن راهب آموخت یا نوشت و سپس آنها را در

کتابی چنین گرد آورد. اما با تزلزل و فرو ریختن زیر بنای تمدن و اندیشهٔ مادی رو بنای آن نیز از هم کسینخت، چون بر پایه‌ای از واقعیات و حقایق نبود. نه آن نوجوان و مرد آمی از انبائی که ماوراء رویدادهای گذشتهٔ خود بود آگاهی داشت و نه از روی کتابی خوانده و نه حتی شاهد و ناظر کارها و گفتگوهای خصوصی و محرمانه‌ای که در میان اشخاص واقع شده بود مانند آنچه در خلوتگاه معبد در میان سران کنیسه و برای کفالت مریم پیش آمده: *وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذِ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذِ يَخْتَصِمُونَ*. قلم: چوبه تراشیده برای قرعه؛ *إِلْقَاءُ أَقْلَامٍ*: کنایه از قرعه کشی و تصویر آنست. اینگونه قرعه از حرفه‌های خاص کاهنان و سران معابد بوده که هنگام اختلاف در تعیین و تقسیم مناصب و زمین و محل و دیگر پیشامدها انجام می‌دادند. مانند *أَزْلَامٍ* که برای قرعه کشی و تصمیم به پاسخ کارها در میان عرب و قریش معمول بوده است، استخاره با دانه‌های تسبیح بدینصورت نیز از همان قبیل کارها است. آیا چون در انتظار مسیح منجی بودند و ولادت او را بواسطهٔ رؤیاها و الهامات و صفات و سیمای مریم حسدس می‌زدند؟ و یا چون پذیرش دختر خردسال برای ورود در درون قدس معمول نبود، و از سوی دیگر مریم *مُحَرَّرَةٌ وَ مَمْنُونَةٌ* بوده، چاره‌ای جز پذیرش او را نداشتند، و کفالتش را به عهدهٔ یکدیگر می‌گذاشتند؟ ترتیب آیات می‌نمایاند که آن قرعه کشی، پس از بلوغ و رشد و *إِصْطِفَايَ مَرْيَمَ* بوده که هر يك از سران کنیسه برای نیلی به افتخار کفالتش با یکدیگر ستیزه می‌کردند: *وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذِ يَخْتَصِمُونَ*.

به هر صورت، خبر از رویداد مشهودیست برای تأیید انباء غیب و وحی: *ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ* - که در خلوتگاه قدس و میان سران کنیسه گذشته و خبر آن در نوشته‌هایشان نیامده، چه رسد بدانچه در پشت پردهٔ غیب اندیشه‌ها و راز و نیازها و گفتگوها، به صورت الهامی برای پیغمبران و گزیدگان رخ داده است، مانند الهاماتی که به نوح پیش از طوفان و هنگام سوار شدن بر کشتی و پس از آن رخ داده است: *ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا...* هود/۴۹. و همچنین است آنچه در قرآن از خصوصیات

سرگذشت یوسف و الهامات و رازهای قلبی او آمده است: **ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ** - یوسف / ۱۰۲ - و دیگر پیغمبران و گزیدگان تا موسی و غربی سیناء و دامنه طور: **وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْفُرْقَتِي إِذْ قَضَيْنَا إِلَى مُوسَى الْأَمْرَ وَمَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ...** و ما کنت بجانب الطور إذ نادینا... قصص / ۴۵ و ۴۷.

این حرکات و تحولات روحی و مناجاتهای نهانی و الهامات درونی و روابط ربوبی و گفتگوهای ملکوتی و تأثیرات و انعکاسها و توارث و اصطفاها از «اذ قالت امرأة عمران...» نبأها (خبرهای بیسابقه فاطمه و روشنگری نهانی است که آنها را پیوسته به سوی تو «نبی وحی یاب» به صورت وحی فرستادیم. این خبرها با این تصویرهای پیوسته و روشن نه در کتب اهل کتاب «تورات و انجیل» ثبت و ضبط شده و نه از اذهان راویانی منتقل گردیده، و اگر هم اندکی از آن، آن هم مبهم، ثبت و نقل شده در دسترس همه نبوده و از محیط زندگی و پرورش این نبی اُمّی بس دور بوده است. پیوسته از این خبرهای نهانی نه تنها تو و دیگران يك سر بی خبر بودید، تو در حوادث آشکار آنها هم حضور شخصی و ذهنی نداشتی، آنگاه که در گوشه پنهان معبد، کاهنان برای کفالت مریم اختلاف و کشمکش داشتند و به قرعه پرداختند: **وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ** - برای دریافت همین خبر هم تو حضور نداشتی، مانند دیگر حوادث نهانی و آشکار گذشته... همچون حوادث پسر نشیب و فراز و عبرت انگیز یوسف رؤیاها و کیدها و رهاییها تا آنجا که در خلوت درونی خود به راز و نیاز ایستاده: **رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمَلِكِ... ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ** - یوسف / ۱۰۱ و ۱۰۲.

إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ هِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِهَا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُتَزَكِّينَ. وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ.
این بشارت که بواسطه ملائکه از جانب خدا داده شده مقام والای مریم را